



معرفی بانیان تحولات فرهنگی و سیاسی سال‌های اخیر در ایران

هسته‌ها و پوسته‌ها

عطا... رفیعی

اشاره:

ماهیت، چرایی و چگونگی تحولات به ویژه فرهنگی سال‌های اخیر کشور - که علایم به شدت متفاوتی را نسبت به گذشته به نمایش می‌گذارند - به یکی از دل‌مشغولی‌های جدی بسیاری مبدل شده است. در پاسخ به هر سه سؤال مزبور، گمانه‌زنی‌های متنوع و متعددی البته از زوایای مختلف صورت پذیرفته‌اند. این مقاله یکی از همین گمانه‌زنی‌ها به شمار می‌رود.

ماهیت این خطوط گسل هر چه که می‌خواهد باشد اما یک عقب‌گرد و چرخش جدی به سوی غرب در قالب «گفتمان سازندگی» و متعاقب آن و نهایتاً «گفتمان آزادی» به عنوان نماینده و سخنگوی این شرائط، همه آن چیزی بود که آرمان‌های اولیه و اصلی انقلاب اسلامی را با چالش روبرو کرد. البته ما بر آن نیستیم که همه بازیگران در فضای گفتمان سازندگی و یا

پیداست که این خطوط گسل با تأثیر متقابل بر یکدیگر بر هم‌افزایی نیز دارند. یعنی هر اندازه که بر زاویه‌ی جدائی دین و سیاست افزوده شود بر فاصله حکومت و مردم و گسست بین نسل‌ها و... نیز افزوده خواهد شد. چنان که اگر نقطه شروع، گسست بین نسلی یا افزایش شکاف بین دو جناح اصلی سیاسی کشور نیز باشد به طور متقابل چنین خواهد شد.

به نظر می‌آید دشمنان قدیم و جدید داخلی و خارجی انقلاب اسلامی ایران، در سال‌های اخیر ایجاد و یا شناسائی و تقویت و گسترش چهار گونه «خط گسل» را در بطن و متن «سرزمین» جامعه ایران تعقیب می‌کردند و می‌کنند. گسل بین «دین و سیاست» گسل بین «حکومت و مردم»، گسل بین «دو جناح اصلی سیاسی کشور» و «گسل و گسست بین نسلی». البته

در این میان انقلاب به میزان ظرفیتی که برای پاسخ‌گویی به سؤال «چرا حکومت اسلامی؟» از خود نشان داد در پاسخ به سؤال «چگونه حکومت اسلامی؟» از خود نشان نداد. این عدم آمادگی به همراهی سقوط حکومت‌های مارکسیستی - به عنوان رقیب دیگر غرب در کنار اسلام - یک بار دیگر زمینه بزرگ‌نمایی فرهنگ، تمدن و اقتصاد غرب را در کشور فراهم نمود.

گفتمان آزادی با سوء نیت در مسیر غربی سازی، گام برداشته‌اند. اما این واقعیتی بود که برخی خواسته و برخی دیگر نیز ناخواسته برای تحقق آن تلاش کرده‌اند. نهایتاً و البته اگر اینان موفق می‌شدند آتشفشان «آشفستگی اجتماعی» و زلزله «فروپاشی سیاسی» نتایج طبیعی این روند بود. و باز ماهیت این خطوط گسل و نتایج آن هرچه که می‌خواهد باشد! اما این خطوط گسل اساساً بر پوسته‌ای ایجاد می‌شوند که به صورت پوششی بر مجموعه‌ای از واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی محیط است، که آنها را معرفی می‌کنیم:

یکم: توفیقات دهه نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی از جمله پیروزی قدرتمندانه در جنگ تحمیلی، مرهون پاسخ منطقی و محکم مردم ایران به سؤال اصلی و اساسی: «چرا حکومت اسلامی؟» بود. فلسفه نبوت و امامت - به عنوان تمام هستی اسلام و به طور خاص تشیع - مهم‌ترین و تنها دلیل مردم برای فداکاری در راه تأسیس و حفظ اصل و اساس نظام جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. جنگ تحمیلی نیز اساساً از سوی دشمنان اسلام، انقلاب و ایران برای نابودی اصل حکومت اسلامی - یعنی تمام هستی اسلام و ایران - بود و در نتیجه مقاومت جانانه‌ای را در مردم برانگیخت و این مقاومت نیز از آن جهت که یک الگوی موفق کامل تاریخی (عاشورا) را داشت برای اولین بار در تاریخ جنگ‌های ایران باعث شد حتی یک وجب خاک کشور در چنگال خونین دشمنان پیدا و پنهان اسلام و ایران - که سه روز را برای تصرف ایران کافی می‌دانستند - باقی نماند. اما پس از پیروزی در جنگ و تثبیت نسبی، مطالبه طبیعی و منطقی مردم از «نظام سیاسی خوب» خود که انجام «کارهای خوب» در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و

فرهنگی بود پدیدار شد. سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و مدیریت برای نیل به نقطه مطلوب در عرصه‌های مختلف زندگی، توفعی بود که مردم از حکومت مطلوب خود داشتند. اما در این میان انقلاب به میزان ظرفیتی که برای پاسخ‌گویی به سؤال «چرا حکومت اسلامی؟» از خود نشان داد در پاسخ به سؤال «چگونه حکومت اسلامی؟» از خود نشان نداد. این عدم آمادگی به همراهی سقوط حکومت‌های مارکسیستی - به عنوان رقیب دیگر غرب در کنار اسلام - یک بار دیگر زمینه بزرگ‌نمایی فرهنگ، تمدن و اقتصاد غرب را در کشور فراهم نمود.

از آن جهت که توقع انجام کارهای خوب از حکومت خوب از سوی مردم با ظهور و بروز مطالبات معوقه و برآورده نشده اقتصادی جامعه در جنگ و ضرورت بازسازی خرابی‌هایی یک هزار میلیارد دلاری جنگ هم‌زمان شده بود، اشتیاق پی‌گیری پروژه توسعه اقتصادی در مردم و مسئولین را بیش اندازه تحریک نموده بود. دولت‌سازندگی محصول، سخنگو و نماینده این شرائط اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی ایران بود. دولت‌سازندگی در حالی که به شدت به نتیجه کار یعنی رشد شاخص‌های اقتصادی و رفاه و ساخت و سازهای اقتصادی می‌اندیشید، الگوی روشن نه شرقی و نه غربی نیز برای تحقق آن سراغ نداشت و از آن جهت که بهشت کمونیسم نیز سراب از کار درآمده بود غرب و الگوهای اقتصادی غرب را به یک باره تنها راه نجات کشور یافت، در نتیجه گویا همه شرائط برای غربی شدن مهیا شده بود و تنها به دنبال رونده و دونده شجاعی می‌گشت که آن را نیز یافت! اما الگوی توسعه اقتصادی غربی به شیفتگی تنها کفایت نکرد با قدرت تمام به صورت ارادی و غیر ارادی پس زمینه‌های فرهنگی خود از قبیل اهتمام فوق‌العاده به

عقلانیت ابزار غرب، بی‌نهایت طلبی مادی، آزادی خواهی با تفسیر لیبرالیستی و... را در لایه‌های مختلف اجتماعی به وجود آورد، البته برخی از این تحولات به طور ضمنی در مجموعه خواست‌های سازمان‌های پولی و مالی بین‌المللی وام‌دهنده نیز قرار دارد. از سال ۶۸ و به موازات حرکت ماشین توسعه و سازندگی در کشور - در حالی که بستر مناسب فرهنگی خود را به عنوان جاده حرکت خود می‌ساخت - رهبر حکیم انقلاب اسلامی پیش و بیش از همه فرایند ساخت و ساز این جاده را دید و خطر آن را با عنوان آغاز تهاجم فرهنگی اعلام کرد، البته هم‌چنان که توسعه و سازندگی به پیش می‌تاخت و مرتب «افتتاح و بهره‌برداری» می‌نمود! تهاجم فرهنگی به غارت، به شیخون و نهایتاً به قتل فرهنگی تبدیل شده بود.

البته از انصاف به دور است که اهمیت محصولات اقتصادی دوران سازندگی را از نظر دور بداریم و این تحلیل‌ها ذره‌ای از ارزش شخصیت ارزشمند هاشمی رفسنجانی نمی‌کاهد. تاریخ پرافتخار حداقل پنجاه ساله اخیر سیاسی کشور بدون فهم دقیق نقش هاشمی رفسنجانی قابل تفسیر و تحلیل نیست، از طرف دیگر مگر او الگوی توسعه اقتصادی مناسب با ارزش‌ها اسلامی را در اختیار داشت که عمل نکرد؟! اما و در هر صورت دولت سازندگی با فروپاشی آرام نظام اقتصاد دولتی دهه شصت (هم‌زمان با فروپاشی نظام‌های مارکسیستی در سراسر جهان) و جهت‌گیری به سمت اقتصاد آزاد، خواسته و ناخواسته زمینه‌های گسترش فرهنگ و ارزش‌های غربی را در کشور فراهم نمود زیرا انجام موفقیت‌آمیز برنامه‌های اقتصادی متوقف بر آن بود. البته معلوم است که این دیدگاه انتقادی‌تر از دیدگاه کسانی است که دولت سازندگی را فقط به عدم

تکیه افراطی بر پارادیم سازندگی و توسعه اقتصادی بدون توجه به پیش زمینه‌ها و یا ملازمات ضروری آن از جمله ضرورت مشارکت مردم در فرایند خصوصی سازی - به عنوان عنصر مرکزی الگوی برنامه‌های اقتصادی دولت سازندگی - زمینه و ضرورت و عطش طرح شعار توسعه سیاسی به معنای حداکثر سازی مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف زندگی سیاسی و اجتماعی را فراهم آورد.

انجام فعالیت‌های فرهنگی مناسب محکوم می‌کنند.

دوم: بی‌تردید مسأله بسیار مهم تنظیم رابطه علم و دین از مسائل اساسی و همیشگی تاریخ معاصر بوده است، چنان که ساختمان مدرنیته نیز براساس تعریف خاصی از رابطه علم و دین (=مسیحیت) استوار شده است. دوران نوین در غرب بر شانه مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی قرار گرفته که اساسی‌ترین آن محصور و محدود نمودن حوزه دخالت دین در محدودترین و کمترین عرصه‌های فردی زندگی بوده است. تقدس زدائی از همه چیز تا آن جا که ممکن است، عرفی سازی همه چیز تا آن حد که ممکن بوده است و نهایتاً دین زدائی از همه عرصه‌های زندگی تا آن جا که ممکن است زمینه را برای حداکثر سازی جغرافیای سلطنت علم فراهم ساخت. اما در این ماجرا نمی‌توان تکلیف اسلام و مسیحیت و یا هر دین دیگر را یک جا تعیین نمود. اسلام داعیه‌دار مدیریت بالامنابع آینده جهان است و با همین داعیه‌داری توانست یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های تاریخ معاصر جهان را رهبری و نهایتاً حکومت مبتنی بر خود را تأسیس کند. اسلام سیاسی و اجتماعی تا قبل از سال ۶۸ که دوران تثبیت اصل (مشروعیت) نظام بود با هیچ مقاومت قابل ملاحظه فکری و فرهنگی روبرو نشد. اما از سال ۶۸ که آغاز دوران اثبات «کارآمدی» بود، به دلایل پیش گفته یک بار دیگر زمینه طرح مسأله بسیار مهم جغرافیای دخالت علم و دین در اداره کشور مطرح شد، مثلاً در اقتصاد تا کجا دین دخالت می‌کند و تا کجا پیش را به علم وامی‌گذارد؟ نظام اداری و... چگونه است؟ دقیقاً در همین شرایط فرهنگی و اقتصادی و سیاسی بود که موضوعاتی چون انتظار بشر از دین، قلمرو دین، قبض و بسط تئوریک شریعت و افکار نظائر دکتر سروش زمینه مناسبی برای طرح پیدا کرد و سبب شد تا

نحله‌های مختلف فکری به گمانه زنی‌های بعضاً انحرافی دست بیازند. اما واقعیت این است که سئوالات اساسی چگونگی نظام اقتصادی و مدیریتی و... مورد نظر اسلام هم چنان به دنبال پاسخ می‌گردند. آن ضرورت و این واقعیت باعث شد که دشمنان دیروز و امروز نظام دینی برای پی‌گیری جدائی دین و سیاست - اما برخی در طرفداری از دین و اکثریتی در طرفداری از سیاست - دوباره فعال شوند.

در هر صورت ما باید بیش از آن که درصدد شناسائی نقض و نقص ساختمان فکری این نظریات باشیم باید درصد شناسائی و درک و نهایتاً مدیریت و رهبری درست آن زمینه‌ها و شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی برآئیم که ضرورت و نیاز طرح این مجموعه از نظریات را فراهم آورد. به نظر می‌آید که گام‌های جدی و مناسب و البته هم چنان اولیه و خوبی برای رسیدن به نقطه مطلوب رابطه علم و دین (اسلام) برداشته شد که می‌تواند پاسخ‌گوی بسیاری از سئوالات و نیازهای فعلی کشور باشد اما مشکل اساسی این محصولات فکری در آنست که در منطقه نیازهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی که بالطبع چالش برانگیز است طرح نمی‌شود در نتیجه مخالفت‌ها و موافقت‌های جدی را در پی ندارد و به همین دلیل آن گونه که باید در فضای سیاسی و فرهنگی کشور مؤثر نمی‌افتد. نتایج این مطالعات عموماً با زبان و ادبیاتی مطرح می‌شود که کسان زیادی از آن خوشحال و یا ناراحت نمی‌شوند، در نتیجه بود و نبود آن چندان جدی گرفته نمی‌شود.

سوم: تکیه افراطی بر پارادیم سازندگی و توسعه اقتصادی بدون توجه به پیش زمینه‌ها و یا ملازمات ضروری آن از جمله ضرورت مشارکت مردم در فرایند خصوصی سازی - به عنوان عنصر مرکزی الگوی برنامه‌های اقتصادی دولت سازندگی - زمینه و ضرورت و عطش طرح شعار

توسعه سیاسی به معنای حداکثر سازی مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف زندگی سیاسی و اجتماعی را فراهم آورد. از طرفی دولت سازندگی بر آن بود که اقتصاد دولتی را به سوی اقتصاد آزاد با واگذاری بخش‌های مختلف اقتصادی به بخش خصوصی و مردم منحل کند و از طرف دیگر هیچ گاه، به هیچ یک عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی از جمله مشارکت سیاسی مردم، نهادها و گروه‌های اجتماعی با دیدگاه اهمیت نگریسته نشد، در حالی که با تبلیغ و ترویج فرهنگ و ارزش‌های خصوصی سازی عطش مشارکت اجتماعی را در جامعه شعله ور می‌کردند، اما هیچ گاه برای آن زمینه سیاسی فراهم نمی‌آوردند، آن «خواستن» و این «نگذاشتن» یک پتانسیل متراکم و تواتر را در درون بطن و متن سرزمین جامعه حزبی کرد که منتظر فرصتی بود تا به صورت انفجاری خود را بر همگان تحمیل کند، اما این واقعیت نهایتاً باعث شد تا جبهه دیگری برای نمایندگی از این ضرورت اجتماعی گشوده شود و گشودن این جبهه فرصتی را برای بروز، ظهور و نمود و خروج انرژی متراکم ناشی از عطش فرو خورده برای مشارکت سیاسی را فراهم آورد.

چهارم: اگر با توجه به جامعه شناسی اقشار و نابرابری و طبقات اجتماعی، جامعه ایران را مثل همه جوامع دیگر انسانی به سه طبقه برخوردار، متوسط و فقیر تقسیم کنیم، به نظر می‌آید هر چه از آغاز انقلاب به سال‌های اخیر نزدیک‌تر می‌شویم این هر سه طبقه اجتماعی نوعی گلایه‌مندی از برخی سیاست‌ها و عملکردهای نظام جمهوری اسلامی ایران داشته باشند. جالب توجه این که اقشار ضعیف و فقیر اجتماعی - به عنوان پایگاه اصلی اجتماعی بوجود آورنده انقلاب اسلامی - نیز نگاه متفاوتی از اقشار فقیر زمان پیروزی انقلاب پیدا کرده‌اند. علت این پدیده نیز روشن است. طبقات ضعیف



و فقیر روزهای پیروزی انقلاب، فقر و ضعف خود را مرهون سیاست‌های رژیم گذشته می‌دانستند که البته بسیاری از آنها خواسته و ناخواسته با سیاست‌های حمایتی دولت جمهوری اسلامی به طبقات متوسط و یا حتی طبقات برخوردار اجتماعی تغییر منزلت اجتماعی داده‌اند، اما اقشار فقیر کنونی فقر و ضعف خود را در هر صورت خواسته و ناخواسته مرهون سیاست‌ها و عملکردهای دولت جمهوری اسلامی می‌دانند. پس از گذشت بیش از پانزده سال از پیروزی انقلاب، پذیرفتنی نبود، فقر اقشار ضعیف اجتماعی به رژیم گذشته منسوب شود. قشر متوسط کنونی هم که اکثریت جامعه ایران را شامل می‌شود به دو بخش جدی تقسیم می‌شود، بخشی از اقشار متوسط اجتماعی کنونی کسانی هستند که به دلیل سیاست بدبینی و یا حتی مبارزه با اقشار برخوردار از طبقات مرفه اجتماعی قبل از انقلاب تنزل مرتبت اقتصادی پیدا نموده و به عضویت مجموعه اقشار متوسط جامعه درآمده‌اند و طبیعی است که این تنزل منزلتی آنان را معترض ساخته باشد. نیمه دیگر اقشار متوسط اجتماعی طبقات فقیر و ضعیف اجتماعی دوران حاکمیت رژیم گذشته بودند که با سیاست‌های حمایتی نظام جمهوری اسلامی به طبقات متوسط اجتماعی ترفیع منزلتی یافته‌اند، اما همین ترقی منزلتی با افزایش بهره‌مندی‌های زندگی سبب شد تا امیال جدید آنها بیش از میزان برخوردارهای جدید آنها افزایش یابد، تصرف و تسلط بر هر موهبت اقتصادی و اجتماعی توسط آنها این تعلق را برای آنها بوجود می‌آورد که لایذ بیش از این می‌توانست و می‌تواند به آنها تعلق بگیرد که تعلق نمی‌گیرد. وضعیت و نسبت طبقات برخوردار اجتماعی نیز با انقلاب‌ها و نظام‌های الهی در طول تاریخ روشن بوده است، اکثریت برخورداران اجتماعی

به طور اصولی دین و معنویت را معارض با بهره‌برداری حداکثری خود از مواهب مادی زندگی تلقی می‌کنند. طبیعی است که این خصوصیات اقشار اجتماعی به دنبال شرائطی برای اظهار و بیان مطالبات خود می‌گشت. هر چند همیشه در نظام اسلامی شرائط قانونی برای بیان مطالبات وجود داشت، اما آب و هوای سیاسی و فرهنگی دولت سازندگی این زمینه را فراهم نیاورد و البته مهم‌تر از آن اکثریت اقشار اجتماعی به ویژه دو طبقه ضعیف و متوسط اجتماعی با تمام وجود خویش به انقلاب و نظام علی‌رغم گلایه‌مندی در برخی سیاست‌های و عملکردها عشق می‌ورزیدند و البته می‌ورزند و هرگونه بیان مطالبات به خصوص انتقادی را به معنای تضعیف انقلاب و نظام می‌پنداشتند و در نتیجه نجیبانه از بیان مطالبات خود صرف نظر می‌کردند ضمن این که بسیاری از منتقدان و حتی مخالفان نظام نیز از آن جهت که برای خود پایگاه اجتماعی قابل قبولی قائل نبودند از بیان نظرات خویش که علی‌الاصول انتقادی بود صرف نظر می‌کردند. در نتیجه به دلیل این محدودیت‌ها و خود سانسوری‌های اجتماعی از ظرفیت قانونی آزادی بیان در نظام جمهوری اسلامی استفاده نمی‌شد و جو حاکم و فضای عمومی سیاسی و فرهنگی کشور را فضای بسته نشان می‌داد.

پنجم: بی تردید ترکیب جمعیتی کشور یکی از عوامل اصلی زمینه ساز تحولات فرهنگی و متعاقب آن سیاسی سال‌های اخیر کشور بود. براساس آمار، میانه سنی جمعیت کشور، نوزده سال است؛ یعنی پنجاه درصد جمعیت کشور کمتر از نوزده ساله‌ها هستند. همچنین بیش از هفتاد درصد جمعیت کشور، کمتر از سی و پنج سال سن دارند. بر همین اساس کشور ما قطعاً از جمله جوانترین کشورهای جهان و شاید جوانترین کشور جهان است. حال اگر این ویژگی

جمعیتی با نیمه‌ی زن جمعیت کشور - از آن جهت که باعث تراکم ویژگی‌های مشترک از قبیل غلبه شور و احساسات و عواطف - یکجا ملاحظه شود، به خوبی نشان می‌دهد که کشور با یک وضعیت جدید و جدی با اقتضانات جدید و جدی جمعیتی روبرو است. این وضعیت جمعیتی به شدت، دنبال سخنگو، مظهر و نماینده و احیاناً پی‌گیری مطالبات و خواسته‌های خود می‌گشت. به نظر می‌آید مجموعه‌ی اتفاقات و ویژگی‌های جریان دوم خرداد به ویژه شخص رئیس جمهور از قدرت بالایی برای نمایندگی و ظهور و سخنگویی این ویژگی‌های جمعیتی کشور برخوردار بود. اما و در هر صورت، این خصوصیت جمعیتی که محصول رشد بالای جمعیت در اواخر عمر رژیم گذشته و اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بود در آستانه دوم خرداد ۷۶ وارد دریای جمعیت فعال کشور شد و از آن جهت که دارای اکثریتی قاطع بود، دریای جمعیت کشور را به رنگ و بوی خود درآورد و در نتیجه یک ماهیت، جلوه و نمای جدیدی را از کشور به نمایش می‌گذاشت، آنقدر جدید بود که می‌توان آنرا جامعه‌ای جدید تلقی نمود.

ششم: از زاویه مدیریتی سه پدیده مهم از بانیان اصلی و اساسی پدید آورنده شرائط انتقادی فعلی اجتماعی بوده‌اند، به گونه‌ای که زمینه مساعدی را برای پی‌گیری کنندگان و بوجود آوردندگان خطوط گسل پیش گفته، فراهم نمود: الف - تحقق مجموعه‌ای از آرمان‌ها و اهداف اقتصادی و اجتماعی را که انقلاب در روزهای آغازین پیروزی برعهده گرفت بسیار بزرگ و دست‌نیافتنی بود. رفاه کامل، اشتغال همگانی، زمینه تحصیل رایگان، عدالت اجتماعی و اقتصادی و... که بعضاً نیز با شعارهای غیر واقعی و غیر دقیق نظیر برق و آب و نفت رایگان و حتی تقدیم مستقیم پول نفت به مردم و... نیز بر سر زبان‌ها افتاده بود. این گونه هدف گذاری توقع و

مطالبات مردم از نظام اسلامی را بیش از اندازه و غیر واقعی بزرگ می نمود و چون هیچ کشور و نظام دولتی از توان تحقق عملی این آرمان‌ها در این سطح برخوردار نبود و نیست! در نتیجه نوعی تلقی هر چند کاذب ناکامی را برای اقشار مختلف اجتماعی دربر آوردن مطالبات آنها بوجود آورد. البته چون فضای دهه نخست انقلاب بویژه سال‌های جنگ، فضای تکلیف‌گرایی و بدهکاری به نظام و انقلاب بود و اکثریت جامعه همیشه و در هر شرائطی خود را بدهکار انقلاب می دانستند، هیچ کس به خود حق نمی داد که از انقلاب چیزی مطالبه کند بلکه حتی انقلاب را طلبکار جان و مال خود می دانست و این گونه بود که جان و مال خود را برای پاسداشت انقلاب تقدیم می کردند. اما گفتمان توسعه اقتصادی و سازندگی برای این که مردم را با خود در انجام پروژه توسعه اقتصادی همراه کند، مجبور بود تا عطش مطالبات اقتصادی را در جامعه افزایش دهد و این عطش می بایست رسالت «سوخت» را برای انجام فعالیت‌های اقتصادی برعهده می گرفت و در این شرائط بود که به یک باره اهداف بزرگ اقتصادی و اجتماعی پیش گفته در روزهای آغازین پیروزی انقلاب به جلوه آمدند و به مثابه معیاری برای ارزیابی و توفیق سنجی عملکردها و سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی عمل کردند و جامعه‌ای که خود را در هر شرائطی بدهکار انقلاب و نظام می دانست به یک باره خود را با ذخیره مطالبات فراوان معوقه و برآورده نشده - آن هم ناشی از آرمان‌های اقتصادی و اجتماعی اول انقلاب - روبرو یافت.

ب. انقلاب و نظام اسلامی به اندازه توانی که در هدف‌گذاری، و تبیین فلسفه و مبانی الهی زندگی اجتماعی از خود نشان داد در زمینه ایجاد نظامات و سیستم‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و مدیریتی نشان نداد، در نتیجه

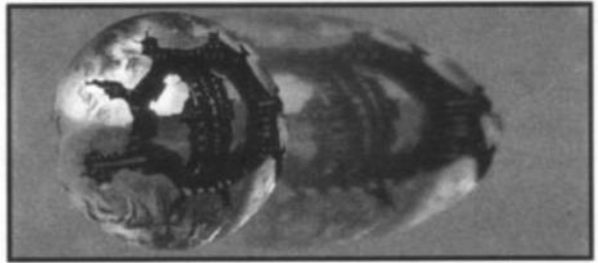
جمهوری اسلامی از سیستمی توانا و مناسب برای اداره ابعاد مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی برخوردار نشد. برای مثال در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب یک اقتصاد متمرکز دولتی را اقتصاد اسلامی به حساب می آوردند و در دهه دیگر اقتصاد آزاد را! و این حرکت‌های پاندرولی، انرژی زیادی را بدون کسب نتیجه قابل قبولی از نظام و مردم گرفت. در این زمینه مراکز مطالعات کاربردی مثل مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری وظائف و رسالت قانونی خود را به انجام نرسانیدند. علی الاصول، مبانی فلسفی، انسان‌شناختی و فقهی حکومت و نظام اسلامی می بایست در مراکز چون مرکز مطالعات استراتژیک به استراتژی، تاکتیک و تکنیک و سیستم‌های مدیریتی مبدل می شد، البته نه تنها این گونه نشد، بلکه این مرکز در خدمت اندیشه‌های رقیب و جایگزین نظام اسلامی قرار گرفت. کار این مرکز در واقع شناسائی و حتی ایجاد خطوط گسل پیش گفته در جامعه و بهره‌برداری اجتماعی و سیاسی از آن در رقابت با اصل نظام اسلامی با پی‌گیری اقدامات مختلف ساختار شکنانه شد.

ج. به شهادت رساندن دست جمعی بسیاری از رهبران و مدیران ارشد نظام هم چون استاد شهید مطهری، شهید مظلوم دکتر بهشتی، شهدای محراب، شهید قدوسی، شهید هاشمی نژاد و... به یک باره مخزن پتانسیل رهبری و مدیریت کشور را از نخبگان و رهبران و مدیران فکری و عملیاتی خالی کرد، در نتیجه تحقق اهداف و آرمان‌های بسیار بزرگ انقلابی در حالی که سیستم‌های مناسب اجرایی خود را نداشت از ظرفیت بسیار بالایی رهبران و مدیران ملی چونان شهیدان مطهری و بهشتی و رهبران و مدیران محلی چونان شهدای محراب نیز بی‌بهره شد و ظرفیت باقیمانده مدیریت و مدیران کشور نیز مصروف اداره جنگ تحمیلی

گردید. در نتیجه زمینه و امکان پی‌گیری به اندازه کفایت مطالبات ملی ناشی از آرمان‌های انقلاب بوجود نیامد.

آرمان‌های بزرگ اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی انقلاب و نظام اسلامی اما با پشتوانه‌های محکم اعتقادی، فقدان سیستم‌های مناسب مدیریتی، شهادت رهبران و مدیران انقلابی، و اشتغال باقیمانده ظرفیت مدیریتی و مدیران کشور برای اداره جنگ تحمیلی، باید دلایل کافی برای عدم تحقق کامل اهداف اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی انقلابی و اسلامی به حساب آید. به نظر می آید که با توجه به این واقعیت‌ها، دستاوردهای فعلی برای نظام و کشور بیشتر به معجزه شباهت داشته باشد! اما هر چه باشد برای رقبای اسلام و انقلاب زمینه کاری مناسبی را فراهم نمود.

هفتم: پیروزی قاطع پارادایم «حکومت دینی» بر محور ولایت فقیه در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب بر اندیشه‌های رقیب در جریان ماجراجویی‌های گروهبک‌ها، متعاقب پیروزی پر قدرت آن بر رژیم پهلوی، پوشش پلاننازی از گفتمان دینی با رویکرد عمدتاً فقهی در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب بر همه خواسته‌ها، اندیشه‌ها، نهادهای اجتماعی و سیاسی و افراد و گروه‌ها سایه افکنده بود، و هم به دلایل مختلف از جمله ضرورت ساختن یک نظام حقوق اساسی بر اساس فقه سیاسی اسلام، فرهنگ سیاسی جامعه را مملو از نظریات، فتاوا و اصطلاحات فقهی نموده بود. رویکرد فقهی خواسته و ناخواسته زمینه گسترش نوعی ظاهرگرایی دینی را فراهم ساخت، تصلب بر ظواهر دینی در همه عرصه‌های زندگی در حالی که تلاش فرهنگی در خور و مؤثری برای تقویت، گسترش، تعمیق و تحکیم معارف، باورها و اعتقادات دینی به عنوان فلسفه و پایه‌های فقه صورت نمی‌گرفت،



- هر چند فضای عرفانی دفاع مقدس، تا حدود زیادی خلاء معنوی در جامعه را جبران می‌کرد اما - عطش نمایانی از نیاز جامعه به یک دین عقلانی به شدت رخ می‌نمود. تداوم رویکرد فقهی در تبیین چرایی، چیستی و چگونگی حکومت دینی در دوران سازندگی با در پرده نقاب فروغلتیدن فرهنگ معنوی دوران دفاع مقدس و هم چنان تداوم غفلت از تبیین‌های هم فہم عقلانی از حکومت دینی، ضرورت اهتمام به حرمت و حریم عقل را افزونتر نموده بود. این ضرورت از آن جهت که با فقدان فضای معنوی روزگار دفاع مقدس و عدم اهتمام جدی دولت سازندگی به عدالت اجتماعی نیز همراهی می‌شد گویی زمینه رقابت جدی همزمان عقلانیت، عدالت و اخلاق را با گفتمان فقهی فراهم آورده بود. در نتیجه هم چنان که فرضیه سازان فرضیاتی همانند قبض و بسط در داعیه داری از طرفداری منزلت علم و عقل در عرض دین موافقانی می‌یافت در طرفداری از معنویت فردی و اخلاق به ویژه در روابط سیاسی و اجتماعی نیز در دیدگان بسیاری منزلتی در خور یافته بود.

واقعیت این است که حلاوت معنویت و اخلاق در حوزه زندگی فردی و عدالت در حوزه زندگی اجتماعی، سختی تن در دادن به اوامر و نواهی فقهی را آسان و شیرین می‌کند، به ویژه آنگاه که تناظر بین تحقق عدالت و اخلاق و معنویت با سرسپردگی به اوامر و نواهی فقهی در نظر و عمل برهمگان آفتابی شود. البته واقعیت دیگر هم این است آنانکه و یا آن طرز تفکری که به خوبی دریافته بود اگر عدالت و اخلاق دینی در قامت فقه به میدان زندگی فردی و اجتماعی درآید فرصتی برای سحرورزی اندیشه آنان باقی نخواهد ماند و هم توقف دین در تحقق فضائل در منطقه دنیای درونی افراد انسانی - البته اگر ممکن باشد - دین قابل تحملی برای آنان

خواهد بود نیز به داعیه داری از طرفداری از عرفان، اخلاق و عدالت علم ستاندن داد باطن دین (اخلاق و عرفان و حتی نه عدالت!) از ظاهر دین (فقه و شریعت) را برافراشتند، باطنی که برای سیطره فرهنگ، علم و تکنولوژی غرب مزاحمتی نداشته باشد. از همین جاست که راز اهتمام فوق العاده عالمان زمان شناس دین در مراقبت ویژه از فقاہت و فقه هویدا می‌شود، زیرا هر عرصه دین با سیطره عملی فرهنگ غربی سازگار شدنی است مگر فقه، زیرا که فقه نظام عینی و عملی زندگی فردی و اجتماعی را براساس دین می‌سازد. اما این فرصت طلبی در فضای عدم اهتمام جدی به اخلاق و عدالت به عنوان روح، فلسفه، جان، پایه فقه زمینه گسترش می‌یابد از همین جاست که برای تقویت، گسترش، تحکیم و تعمیق حکومت فقه، فقاہت و فقیه در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی باید به تقویت، گسترش، تحکیم و تعمیق عقلانیت، اخلاق معنوی و عدالت اهتمام ورزید و پیداست که این دو عرصه آثار متقابل و بر هم افزائی دارند، جامعه واقعاً عقلانی، اخلاقی و عدالت خواه نمی‌تواند به شریعت عمل نکند و جامعه‌ای که در آن واقعاً به فقه عمل شود نمی‌تواند عقلانی، اخلاقی و عدالت خواه و یا عادلانه نباشد، در نتیجه با نسبت تحقق عملی هر یک می‌توان میزان تحقق دیگری را نیز ارزیابی نمود.

و اما چه شد؟

در فضای گفتمان توسعه اقتصادی و سازندگی اتفاق افتاد: مجموعه تغییرات فرهنگی با جهت‌گیری اساسی و اصلی جابجائی ارزش‌ها، باورها و حتی آداب و رسوم فرهنگ لیبرالی - به عنوان پس زمینه‌های ضروری تحقق پروژه توسعه اقتصادی - با ارزش‌ها، باورها و حتی آداب و رسوم زندگی اجتماعی دینی، به عنوان ریشه و محصول اصلی انقلاب اسلامی، و هم

چنین پدیداری مجموعه جابجایی‌های جدی در نگرش‌ها و افراد و گروه‌های قابل طبقه‌بندی در سه طبقه برخوردار، متوسط و ضعیف اجتماعی و تغییر ترکیب جمعیتی کشور با برجستگی کمی و کیفی نقش جوانان و زنان، ناکامی نسبی ولو کاذب در تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی به دلیل ضعف سیستم مدیریتی، شهادت رهبران و مدیران برجسته انقلاب و نظام در کنار فقدان تعاریف عملیاتی از آرمان‌ها و اهداف بزرگ انقلاب اسلامی، بی‌گیری جدی و متهورانه توسعه اقتصادی بدون توجه به وقوع قهری و ناخواسته و البته احتمالاً مدیریت شده برخی از ملازمات آن نظیر توسعه سیاسی - به معنای مشارکت سیاسی یا ظهور همه تعارضات اجتماعی در جلوه و جبین سیاست - در حالی که تحقق وجهه اقتصادی آن چنان خصوصی سازی - به معنای مشارکت مردم در عرصه فعالیت‌های اقتصادی - جزء آرمان‌های روزگار پی‌گیری توسعه اقتصادی بود. این در حالی است که منطقی و عملاً مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی نباید تفکیک پذیر تلقی شود. تحریص و تشویق و ترغیب مردم برای مشارکت اقتصادی که البته هیچ‌گاه به آن نیز عمل نشد! و عدم اهتمام به مشارکت سیاسی، عطش و اشتیاق مشارکت جوئی سیاسی را تا حد عبور از آستانه تحمل جامعه افزایش داده بود...

مجموعه این تحولات و تغییرات در جستجوی افکار و افرادی بود تا از آن‌ها نمایندگی کند. «گفتمان آزادی» که سازگاری تمام با این مجموعه تحولات با نگاه به بیرون دهه سازندگی داشت در چارچوب مجموعه‌ای از مفاهیم و نظریات و نهادها و گروه‌ها و افراد به عنوان زبان، مظهر و نمایندگی این شرائط اجتماعی و فرهنگی توانست در دهم خرداد ۷۶

**آزادی هر چند یکی از مهم ترین خواسته ها،
نیازها، حقوق و کمالات فطری فردی و
اجتماعی انسانی و حتی یکی از مهم ترین وجوه
تماین انسان و حیوان است اما واقعیت این است
که با این همه اهمیت، همه خواسته و نیاز و کمال
انسانی نیست! و به همین دلیل اگر جامعه ای
فرهنگ و تمدن خود را فقط بر اساس آزادی
بنا نهد ضمن آن که به یکی از مهم ترین نیازها و
کمالات فطری خود اهتمام ورزیده اما فرهنگ
و تمدنی ناقص الحقله را متولد و احیاناً تربیت
می کند. آزادی چیز خوبی است اما همه
چیزهای خوب نیست!**

یک بار دیگر ناکامی شیوع غربگرایی و
غربزدگی در کشور تجربه می شود و همگان وادار
می شوند تا به بازگشت مجددی به خویشتن
اسلامی خود بیندیشند.

ب. آزادی هر چند یکی از مهم ترین خواسته ها،
نیازها، حقوق و کمالات فطری فردی و اجتماعی
انسانی و حتی یکی از مهم ترین وجوه تماین
انسان و حیوان است اما واقعیت این است که با
این همه اهمیت، همه خواسته و نیاز و کمال
انسانی نیست! و به همین دلیل اگر جامعه ای
فرهنگ و تمدن خود را فقط بر اساس آزادی بنا
نهد ضمن آن که به یکی از مهم ترین نیازها و
کمالات فطری خود اهتمام ورزیده اما فرهنگ و
تمدنی ناقص الحقله را متولد و احیاناً تربیت
می کند. آزادی چیز خوبی است اما همه چیزهای
خوب نیست! آزادی انسان اگر بخواهد واقعاً
آزادی بماند و کارش به خودزنی و خودکشی
نیانجامد، باید آن در یک ارتباط جدی با
هدفداری انسان قرار گیرد و دقیقاً در همین
ارتباط است که مسؤولیت متولد می شود، آزادی
بی مسؤولیت یعنی همان آزادی بی منتها وقتی
که توسط همه انسان ها استفاده می شود به

توجه داشتند در این وادی گام نهادند ولی از که
مگر ویژگی ذاتی مفاهیم و عناصر فرهنگی
غرب قابل انفکاک از آنست؟ در نتیجه آنان نیز
به تدریج در دام غربگرایی و بعضاً غربزدگی و
استحاله فکری به پیش رفتند.

البته بدیهی است آنان که در این دام گرفتار
آمده اند و یا در این دریا غرق شده اند فعلاً
نمی توانند بطلان آموزه ها و عناصر فرهنگی
غرب را به درستی تفسیر کنند اما می توانند در
یک نگاه عملگرایانه با ما هم نظر باشند، و آن
این که تنها ثمره گسترش ارزش ها، باورها و
آداب و رسوم فرهنگ بیگانه در یک جامعه
ایجاد تعارضات و تناقضات و کشمکش های
فرهنگی است و طبیعتاً به ایجاد و گسترش
گسل ها و واگرایی های اجتماعی منجر خواهد
شد البته این مشکل یک راه حل اساسی نیز
دارد! و آن ایسن است که فرهنگ بومی
(اسلامی) را بالکل در این کشور جمع کنید! که
البته بسیاری از همین افراد این را نمی خواهند و
مهم تر از آن، مگر می توانند؟! حال که چنین
است چرا باید چنین کنند؟ البته و در هر صورت
این اتفاقات یک ثمره مهم را داشته و دارد که

به ساخت سیاسی صعود کند.

اما همه افراد و افکاری که در فضای گفتمانی
جدید در ساخت اجتماعی به رایزنی مدام برای
حفظ و گسترش تعداد رأی دهندگان و در ساخت
سیاسی به حفظ و گسترش و تعمیق جغرافیای
قدرت سیاسی خود از همان همت می گماشتند
ابتدا با نارسائی های جدی ماهوی روبرو بودند!
که برخی از همان نارسائی ها را معرفی می کنیم:
الف - طرح بی محابا، غیر دقیق و فراوان عناصر
نظام زندگی لیبرالی از قبیل، جامعه مدنی و...
سبب شد که یک بار دیگر غرب و لیبرالیسم
مصاف با فرهنگ دینی را تجربه کند.

طرح این مفاهیم در قالب شعارهای سیاسی
یک بار دیگر این فرصت را برای شیفتگان
تاریخی غرب در کشور فراهم ساخت تا حداکثر
ممکن ظرفیت فکری غرب را در سطح
گستردهای در پشت سر این مفاهیم ترجمه
کنند. تا آن جا که در این میانه تفسیر عجیب و
غریب جامعه مدنی به مدنیته النبی بیشتر به
یک شوخی سیاسی می مانست! این در حالی
بود که آشنایان با سلوک فکری و سیاسی غرب
به خوبی می دانستند و می دانند که این مفاهیم
اساساً در فضای غیر دینی سازی زندگی
اجتماعی در غرب تولد و رشد یافته اند و تمام
دقت های لازم برای جدائی دین از سیاست و
زندگی اجتماعی در طراحی و ساختمان این
مفاهیم بکار گرفته شده است. در نتیجه برخی
ناخواسته و البته برخی عمداً به سوی
عرفی سازی سیاست و حکومت، دین زدائی از
حکومت و سیاست، زمینی سازی همه میراث
حتی کاملاً آسمان شیعه نظیر امامت و ولایت به
پیش رفته و می روند! عمد و اراده قبلی و ارادت
قلبی از این فرصت تاریخی برای بازگشت به
غرب استفاده کردند و برخی نیز ناخواسته و از آن
جهت که به جریان سیاسی پیروز علاقه داشتند
و هم به محدودیت ها و ضرورت های اجتماعی



معنای این است که هیچ کس نتواند از آزادی خود بهره برداری کند! البته انسان هم چنان که انسان آزاد است هدفدار است انسانی که به سوی هدفی در حرکت است نمی تواند و نباید همه گونه و هرگونه کاری را انجام دهد چون قطعاً به هر مقصود رسیدنی انجام کارهای خاصی را می طلبد، ضمن این که انسان اگر حق دارد آزاد باشد حق دارد به فضائل اخلاقی آراسته شود، حق دارد از فرصت ها و امکانات برابری نسبت به دیگران برخوردار باشد و... آن گاه که حق آزادی در کنار عدالت و اخلاق همزمان حداکثر شود، حریم و حرمت آزادی در همان نقطه ای قرار می گیرد که شایسته آنست. در نتیجه جفای بزرگی بر عدالت است که آن را در طول تاریخ رقیب آزادی به حساب آورده اند، در حالی که عدالت مفهومی جامع، شامل، کامل برای هم پوشانی همه حقوق انسانی حتی حق آزادی و حق تعالی معنوی است عدالت و واقعاً عدالت نمی تواند بدون آزادی محقق شود اما آزادی نه تنها ضرورتاً موجبات تحقق همه حقوق انسانی را فراهم نمی کند بلکه می تواند به خودکشی نیز کشیده شود، آزادی و اما واقعاً آزادی تنها در سایه تحقق عدالت تحقق پذیر است. در این سال ها شاهد بودیم که مفهوم سازی، نظریه پردازی و پی گیری عملی آزادی، اخلاق و معنویت، قانون و فقه، دولت و حکومت، پلیس و اسلحه به شدت در جامعه غیر قابل تحمل و غیر قابل قبول وانمود می شدند، محدودیت های اخلاقی که مسؤولیت های برآمده از ارتباط هدفداری و آزادی در حوزه، زندگی فردی است نیز به مثابه دشمنان آزادی همزمان و همراه با اقتدار حکومت و قانون و پلیس پیش پای آزادی قربانی شدند. و آن گاه که پی گیری این سیاست هم چنان به نقطه اوج خود نزدیک می شد به یک باره و ناپاورانه گفتند و شنیدیم که جامعه در آستانه

فروپاشی است! از یک طرف تلاش کرده و می کنند که تمام عوامل همبستگی اجتماعی و در رأس آن ارزش های دینی را در معرض سؤال و تشکیک قرار دهند و هر کسی را که در مقام پاسخ برآید خشونت طلب قلمداد کنند سؤال را حرمت نهند اما پاسخ را محکوم کنند! و در نتیجه حتی حق اعتراض را نیز از کف منتقدان بریابند و مسؤولیت ادعای فروپاشی اجتماعی را نیز بر عهده منتقدان خود (حامیان دین) بگذارند! و قصه این بود که آزادی خواهی یک بار دیگر در کشور ما در رقابت با عدالت، اخلاق و دین و دولت، جفای بزرگی بر ملت ایران نمود، آزادی را به معنای بی پایگی ارزش های اخلاقی، غیر قابل تحمل بودن محدودیت های قانونی و اقتدار دولت تفسیر و ترویج کردن و در عین حال توقع پایداری همبستگی اجتماعی داشتن! روزگار، قرار است روزگار ما، عجائب باشد! ج. بر سیاست فرهنگی منبعث از گفتمان آزادی که در شعار «تساهل و تسامح» خلاصه شده است، انتقادات فراوانی وارد است. به حراج گذاردن - تمامی ارزش ها، باورها و معارف دینی به ثمن بخت، حمله بی دلیل و مدام به تمام ارزش های انقلابی نظیر فرهنگ جبهه و شهادت، مبارزات تاریخی ایران اسلامی با آمریکا و اسرائیل و... در ظرف و ظرفیت مطبوعات البته و حتی بخشی از محصولات این دوران حرج و مرج فرهنگی بود. اما ما در این نوشتار نمی خواهیم این انتقادات را فهرست کنیم لاقبل به دلیل این که این فهرست طولانی تر از سهمیه ای است که منطقی می توان در این مقاله به آن اختصاص داد. اما یک اشکال پایه ای و اساسی این سیاست فرهنگی - که احتمالاً همه اشکالات و مشکلات فرهنگی سال های اخیر به آن برمی گردد - یک تلقی باطنی روشی بود. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان مجری و احتمالاً سیاست گذار

این سیاست های فرهنگی، سیاست اصلی خود را گسترش آزادی بیان تعریف کرده بود. این که همگان بتوانند با بنان و بیان خود هر حرفی ولو متناقض با تمام آرمان های دینی و انقلابی را منتشر کنند با اشکالات منطقی و مبنائی فراوان روبروست اما حتی اگر این سیاست را نیز کاملاً بی اشکال بدانند و حتی بدانیم اما قطعاً این که مخالفین بتوانند در مخالفت با آرمان ها، دانش ها، ارزش ها و سیاست های دینی و انقلابی نظام جمهوری اسلامی ایران حرف خود را بزنند با این که دستگاهها و افرادی که در چارچوب نظام جمهوری اسلامی به قدرت رسیده اند خود نیز حرف مخالفان نظام جمهوری اسلامی ایران را بزنند قطعاً عجیب و غریب و در فرهنگ و عرف سیاسی جهان بی نظیر است. بالاخره آیا نباید وزیر و وزارت نظام جمهوری اسلامی ایران تیم خود را معلوم کنند؟! اگر فرض شود که یک وظیفه وزیر و وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایجاد زمینه برای طرح دیدگاه های مخالفان نظام جمهوری اسلامی باشد قطعاً وظیفه دیگر او دفاع از آرمان ها و مبنائی همین نظام - که در آن صاحب قدرت و مکتب شده اند - در این بازار گفتگوی مخالفان و موافقان نظام جمهوری اسلامی خواهد بود، اما در این دوران حیات سیاسی و فرهنگی کشور یک اتفاق فوق العاده عجیب رخ داده است، وزیر و وزارت جمهوری اسلامی نه تنها در بازار گفتگوی مخالفان و موافقان این نظام سیاسی تقویت و تحکیم و تعمیق و گسترش مبنائی فرهنگی نظام اهتمام نوزیدند بلکه آنان نیز هم رأی و هم صدا با مخالفان شدند، گویا به بهانه این که مخالفان باید حرفشان را بزنند خود اینان حرف مخالفان را زدند! بالاخره معلوم نشد که آیا قرار است با تبدیل مخالفان و مدافعان نظام فضای جامعه را از تنش ها دور بدارند و یا با پیوستن به مخالفان!